



## اسرای کربلا

اسرای کربلا، در پی فرمان یزید بن معاویه به همراه سرهای شهدا به دمشق انتقال داده شدند. با رسیدن کاروان اسرا به شام، دمشق غرق در شادی و سرور شد. پس از ورود اسرا به دمشق، آنان را وارد مسجد جامع شهر کردند. نقل شده که امام سجاد (علیه السلام) اولین نفر از اسرا بود که بر یزید بن معاویه وارد شد. یزید دستور داد تا اسرای اهل بیت (علیهم السلام) را به خانه‌اش ببرند. پس از ورود اهل بیت (علیهم السلام) به کاخ، آنان مورد استقبال گرم زنان خاندان بنی امیه قرار گرفتند و گریه و ضجه از هر سو برخاست.

[۱] این سعد، محمد، الطیقت الکبری، ج ۵، ص ۱۶۳.

[۲] محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳.

[۳] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه السلام)، ص ۷۴.

[۴] ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۶.

### فهرست مندرجات

۱ - نحوه ورود اسرا به شام

۲ - ورود اهل بیت به شام

۳ - احتجاج امام سجاد با پیر مرد شامی

۴ - ورود اهل بیت به دربار یزید

۴.۱ - تشت طلا

۴.۲ - شعر یحیی بن حکم

۴.۳ - احتجاج یزید بر شهادت اهل بیت

۴.۴ - درخواست مرد سرخر و از یزید

۴.۵ - اشعار ابن زبیری

۴.۶ - اعتراض ابو برزه اسلمی

۵ - سخنرانی حضرت زینب در دربار یزید

۶ - سفیر روم و مجلس یزید

۷ - سخنرانی امام سجاد در دربار یزید

۸ - دانشمند یهودی و مجلس یزید

۹ - قضیه همسر یزید

۱۰ - عزای امام در کاخ یزید

۱۰.۱ - تغییر رفتار با اسرا بخاطر ترس

۱۱ - عراض یزید خدمت امام سجاد

۱۱.۱ - سه خواسته امام سجاد

۱۲ - دیدار منتهال با امام سجاد

۱۳ - محل و مدت اقامت اسرا در شام

۱۴ - اسراء در دمشق

۱۵ - مأموریت نعمان بن بشیر

۱۶ - دیدگاهها

۱۷ - پانویس

۱۸ - منبع

### نحوه ورود اسرا به شام

در پی فرمان یزید بن معاویه که به واسطه نامه، از عبیدالله بن زیاد خواسته بود تا اسرا را به همراه سرهای شهدا به دمشق انتقال دهد،

[۵] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲.

[۶] ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۳.

عبیدالله دستور داد تا اسرای اهل بیت (علیهم السلام) را آماده کرده، در حالی که غل و زنجیر بر گردن امام سجاد (علیه السلام) انداخته بودند

[۷] بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۴.

[۸] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲.

[۱۱] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹.

[۱۲] ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۳.

و حرم رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را به مانند اسیران روم و دیلم سوار بر محمل‌های برهنه و بدون پوشش و سایبان کرده بودند از شهری به شهری و از منزلی به منزلی حرکت دادند و سپس راهی شام کردند.

[۱۳] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۷.

[۱۴] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ج ۲، ص ۵۵ - ۵۶.

(فرستادن اسرای اهل بیت (علیهم‌السلام) با چنان وضع رقت باری، چنان قلب ابن عباس را جریحه دار ساخت که او را بر آن داشت تا طی نامه‌ای خطب به یزید به او اعتراض کرده چنین بنویسد: «بدان که از عجیبت‌ترین عجاب در روزگار تو این بود که دختران عبدالمطلب و کودکان خردسالتش را مانند اسیر در شام بردی تا به مردم نشان دهی که بر ما چیره شده‌ای و بر ما حکم می‌رانی. به خدا سوگند اگر تو از زخم شمشیر من در امان باشی یقین بدان که روز و شب از دست زخم زبانت آسوده نخواهی بود...»

[۱۵] یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰.

(

[۱۶] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۷۸ - ۷۹.

## ورود اهل بیت به شام

بارسین کاروان اسرا به شام، دمشق غرق در شادی و سرور شد. ساکنان شهر به مانند اعیاد بر در و دیوار شهر پرده‌های دیبا آویخته بودند و به یکدیگر تیریک می‌گفتند و زنانشان دف می‌زدند و بر طبل می‌کوبیدند.

[۱۷] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۶۰.

در توصیف چگونگی ورود اسرای اهل بیت (علیهم‌السلام) به شام از یکی از اصحاب پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به نام سهل بن سعد روایت شده که می‌گفت: «در راه بیت المقدس به شام رسیدیم. در آن جا شهری دیدم پر از درخت با جویبارهای فراوان؛ در و دیوارش با پرده‌های دیبا آئین بسته شده بود و مردم گرم شادی و سرور بودند و زنان نوازنده را دیدم که دف و طبل به دست، می‌نوازند. با خود گفتم گویا اهل شام عیدی دارند که ما نمی‌دانیم. (در همین فکرها بودم که) به گروهی از مردم دمشق برخوردیم که مشغول صحبت بودند، پس به آنان گفتم: «آیا شما عیدی دارید که ما نمی‌دانیم؟» گفتند: «بپیرمرد؛ به نظر غریبی می‌نماید.» گفتم: «آری؛ من سهل ساعدی هستم که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را دیده و احدیث او را می‌دانم.» گفتند: «ای سهل آیا در شگفت نیستی که چرا از آسمان خون نمی‌بارد و زمین اهلت را فرو نمی‌برد؟» گفتم: «مگر چه شده است؟» گفتند: «ای سهل، سر حسین (علیه‌السلام) را از عراق به هدیه می‌آورند.» گفتم: «عجبا سر حسین (علیه‌السلام) را می‌آورند و این مردم چنین شادمانی می‌کنند؟ از کدام دروازه وارد می‌شوند؟» گفتند: «از دروازه ساعت.» (برخی از منابع ورود اسراء به شام را از دروازه توما دانسته‌اند.

[۱۸] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

( هنوز گفتگو هایمان به پایان نرسیده بود که دیدم بیرق‌ها یکی پس از دیگری از راه می‌رسند. پس مردی را دیدم که سری بر نیزه داشت که سیمایش بسیار شبیه سیمای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بود و از پی آن دختری را دیدم که بر شتری برهنه و بی محمل سوار بود. خود را شتابان به او رساندم و گفتم: «خترم شما کیستی؟» گفت: «سکینه دختر حسین (علیه‌السلام).» گفتم: «آیا از من کاری ساخته است؟ من سهل بن سعد هستم که جنت را دیده سخن او را شنیده‌ام.» گفت: «ای سهل اگر برای تو ممکن است بگو تا این سرها را از اطراف ما کنار ببرند تا مردم به تماشای این سرها مشغول شده کمتر به حرم رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نگاه کنند.» سهل ساعدی می‌گوید: «من خود را به حمل آن سر شریف رساندم و گفتم: «آیا برای تو ممکن است که برای حاجتی که من به تو دارم چهل دینار زر سرخ (چهار صد دینار) بگیری و حاجت مرا ببگیری؟» گفت: «حاجت چیست؟» گفتم: «این پول‌ها را بگیر و این سر را جلوتر و دور از این زنان ببر.» آن مرد پذیرفت و پول‌ها را گرفت و آن سر را از زنان اهل حرم دور کرد.»

[۱۹] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۶۰ - ۶۱.

[۲۰] مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، ج ۴۵، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.

## احتجاج امام سجاد با پیرمرد شامی

پس از ورود اسرا به دمشق، آنان را وارد مسجد جامع شهر کردند و در کنار پلکان مسجد - جایی که اسرا را برای دیدن مردم نگه می‌داشتند - نگه داشتند و منتظر ماندند تا یزید به آنان اجازه ورود به مجلس بدهد. در این هنگام پیرمردی به آنان نزدیک شد و گفت: «خدای را سپاس که شما را هلاک کرد و مردم را از ستم شما آسوده ساخت و امیرمؤمنان را بر شما چیره ساخت.»

امام سجاد (علیه‌السلام) به آن مرد فرمود: «ای پیرمرد آیا قرآن خوانده‌ای؟» گفت: «بله خوانده‌ام.» امام (علیه‌السلام) فرمود: «آیا این آیه قرآن را خوانده‌ای؟ «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی؛ بگو من هیچ پاداشی از شما برای رسالتم در خواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیت).»

[۲۱] شوری/سوره ۴۲، آیه ۲۳.

پیرمرد گفت: «آری آن را خوانده‌ام.» امام (علیه‌السلام) فرمود: «خویشان و نزدیکان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ماییم که خداوند دوستی ما را مزد رسالت خویش قرار داده است.» حضرت (علیه‌السلام) فرمود: «آیا آیه «و ائت نوى القربى حقه؛ و حق نزدیکان را بپرداز.»

[۲۲] اسراء/سوره ۱۷، آیه ۲۶.

را در قرآن خوانده‌ای؟» پیرمرد گفت: «آری آن را نیز خوانده‌ام.» امام (علیه‌السلام) فرمود: «ای پیرمرد خویشان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ماییم.» بار دیگر امام (علیه‌السلام) پرسید: «ای پیرمرد آیا این آیه از قرآن را خوانده‌ای؟ «واعلموا انما غنمتم من شىء فان لله خمسه وللسول ولذی القربى و المسکین و ابن السبیل... بدانید هر گونه غنیمتی که به دست آوردید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و برای ذی القربى و یتیمان و مسکینان و امانتگذاران راه (از آن‌ها) است...»

[۲۳] انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

گفت: «این آیه را هم خوانده‌ام.» امام (علیه‌السلام) فرمود: «بدان که منظور از ذی القربى در این آیه ما هستیم.»

باز امام (علیه‌السلام) پرسیدند: «آیا این آیه از قرآن را هم خوانده‌ای که «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت (علیهم‌السلام) دور کند و کاملا شما را پاک سازد.»

[۲۴] احزاب/سوره ۳۳، آیه ۳۳.

پیرمرد گفت: «این آیه را هم خوانده‌ام.» امام (علیه‌السلام) فرمود: «منظور از اهل بیتی که خداوند آنان را از رجس و پلیدی پاک کرد ماییم.»

در این هنگام پیرمرد اندکی خاموش شد و در حالی که از گفته هایش پشیمان شده بود، سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: «پروردگارا من به پیشگاه تو از آن چه گفته‌ام و از دشمنی با آل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) توبه می‌کنم و از دشمنان خاندان محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از انس و جن بیزاری می‌جویم.»

[۲۵] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۰.

[۲۶] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۶۱ - ۶۲.

[۲۷] ابن طابوس، علی بن موسی، اللهوف فی قتلی الطوف، ص ۱۰۲ - ۱۰۳.

[۲۸] طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳ - ۳۴.

نقل شده که جاسوسان جریان این واقعه را به اطلاع یزید رساندند و او دستور **قتل** آن پیرمرد را صادر کرد.  
[\[۱۷۱\] ابن طائوس، علی بن موسی، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۰۳.](#)

## ورود اهل بیت به دربار یزید

با ورود اسرا به شام یزید بار عام داد.

[\[۱۷۸\] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲.](#)

[\[۱۷۹\] ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۴.](#)

به دستور او شامیان مجلس بزرگی که در آن بسیاری از **اشراف** و **اعیان** و شخصیت‌های برجسته شام حضور داشتند ترتیب دادند، آن گاه یزید در این مجلس نشست و همه بزرگان شام را فرا خواند و پیرامون خود نشاند.

[\[۱۸۰\] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲.](#)

[\[۱۸۱\] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین \(علیه‌السلام\)، ص ۶۱.](#)

[\[۱۸۲\] ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۴۲.](#)

سپس دستور داد تا اسرا را وارد کنند. چون اسرا به در **قصر** رسیدند، **محفر بن ثعلبه** که از سوی عبدالله بن زیاد مامور انتقال اسرا از **کوفه** به شام بود-

[\[۱۸۳\] یلانری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۴.](#)

[\[۱۸۴\] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲.](#)

[\[۱۸۵\] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹.](#)

[\[۱۸۶\] ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۴.](#)

با صدای بلند گفت: «این محفر بن ثعلبه است که مردمان پست نابکار را نزد **امیر المؤمنین** آورده است!!» امام سجاد (علیه‌السلام) فرمود: «آن کس که مادر محفر زانیده پست تر و بد نهادتر است»

[\[۱۸۷\] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹.](#)

[\[۱۸۸\] طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۷۳.](#)

نقل شده که امام سجاد (علیه‌السلام) اولین نفر از اسرا بود که بر یزید بن معاویه وارد شد، عمل یزید در حالی که دستانش را به گردش بسته بودند، ایشان را وارد قصر کردند. سپس سایر اسرا و زنان اهل بیت (علیهم‌السلام) را در حالی که با ریسمان به هم بسته بودند، وارد مجلس کردند.

[\[۱۸۹\] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.](#)

[\[۱۹۰\] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین \(علیه‌السلام\)، ص ۶۲.](#)

[\[۱۹۱\] طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۷۳.](#)

[\[۱۹۲\] ابن طائوس، علی بن موسی، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۰۳.](#)

پس از ورود اهل بیت (علیهم‌السلام) به مجلس یزید، امام (علیه‌السلام) خطب به او فرمود: «ای یزید تو را به خدا **قسم** چه **گمان** می‌بری اگر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ما را چنین به بند می‌دند.»

[\[۱۹۳\] ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۳.](#)

[\[۱۹۴\] ابن طائوس، علی بن موسی، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۰۳.](#)

[\[۱۹۵\] ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۴.](#)

[\[۱۹۶\] حلی، ابن نما، منیر الاحزان، ص ۷۹.](#)

نقل شده که فاطمه دختر امام حسین (علیه‌السلام) - نیز فریاد زد: «ای یزید آیا دختران رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) باید چنین به اسیری بروند؟»

[\[۱۹۷\] مغربی، قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۸.](#)

[\[۱۹۸\] دینوری، ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، ج ۲، ص ۱۳.](#)

[\[۱۹۹\] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳.](#)

[\[۲۰۰\] ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۴.](#)

[\[۲۰۱\] حلی، ابن نما، منیر الاحزان، ص ۷۹.](#)

[\[۲۰۲\] ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۴۶.](#)

پس یزید به ناچار فرمان داد ریسمان را از گردن آنان برداشتنند.

## ← تشتت طلا

در این هنگام خدمتگزاران یزید سر امام حسین (علیه‌السلام) را در تشتی از **طلا** قرار دادند،

[\[۲۰۳\] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۸.](#)

[\[۲۰۴\] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین \(علیه‌السلام\)، ص ۵۷.](#)

و رو به روی یزید نهادند یزید با دیدن سر گفت: «بیاقتن هاما من رجال اعزه علینا و هم کانوا اعدا و اظلاما: سرهایی را شکافتیم از کسانی که عزیز بودند و آن‌ها آزار دهنده تر و ستمکارتر بودند»

[\[۲۰۵\] یلانری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۳.](#)

[\[۲۰۶\] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۵.](#)

[\[۲۰۷\] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۸.](#)

[\[۲۰۸\] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹.](#)

[\[۲۰۹\] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین \(علیه‌السلام\)، ص ۵۷.](#)

**یحییٰ بن حکم** برادر **مروان بن حکم** که نزد یزید نشسته بود گفت: «لهم بجنب الطف ادنی قرابه من ابن زیاد العبد ذی النسب الوغل امیه(برخی از منابع به جای نام "امیه"، نام "سمیه" را عنوان کرده‌اند.

[۴۰] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲.

[۴۱] ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابيطالب، ج ۳، ص ۲۶۰.

[۴۲] ابن جوزی، سبط، تنکرة الخواص، ص ۲۳۶.

امسی نسلها عند الحصى و بنت رسول الله لیست بذی نسل به درستی که سرهایی که در کنار **طف** (از بن جدا شدند) در خویشاوندی از پسر زیاد - بندهای که دارای نژاد پستی است - به ما نزدیکتر بودند. امیه، دودمانش به شماره ریگها است، اما از دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نسلی باقی نمانده است.»

#### ← احتجاج یزید بر شهادت اهل بیت

یزید بر سینه یحیی کوبید و گفت: «خاموش باش (در چنین وقتی بر کمی فرزندان فاطمه دریغ و افسوس می‌خوری؟)»

[۴۳] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲.

[۴۴] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.

[۴۵] طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۷۴.

[۴۶] ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابيطالب، ج ۳، ص ۲۶۰ - ۲۶۱.

سپس یزید رو به اهل مجلس کرد و گفت: «می‌دانید از چه روی این حادثه (شهادت امام حسین (علیه السلام)) برای صاحب این سر اتفاق افتاد؟ این سر بر من فخر می‌فرشد و می‌گوید: «پدرم بهتر از پدر یزید و مادرم بهتر از مادری او و جنم بهتر از جد یزید است و خودم بهتر از یزیدم و همین امر او را به کشتن داده است؛ اما این که می‌گوید پدرم بهتر از پدر یزید است، پدرم با پدرش **احتجاج** کرد و **خداوند** به نفع پدر من و زین پدر او **حکم** داد؛ اما این که مادرش بهتر از مادرم است، به خدا **سوکند** راست می‌گوید **فاطمه (سلام الله علیها)** دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از مادر من بهتر است؛ اما سخن او که جنش بهتر از جد یزید است، هیچ کس نیست که به خدا و روز **قیامت ایمان** داشته باشد و بگوید که او از محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بهتر است؛ اما این که می‌گوید او خود بهتر از من است، شاید این **آیه قرآن** را نخوانده است که: ﴿هل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنتزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تنزل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر؛ بگو: بارالها مالک حکومت‌ها تویی به هر کس بخواهی **حکومت** می‌بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را می‌گیری هر کس را بخواهی **عزت** می‌دهی و هر که را بخواهی خوار می‌کنی تمام خوبی‌ها به دست توست تو بر هر چیزی قادری.»»

[۴۷] آل عمران/سوره ۳، آیه ۲۶۷.

[۴۸] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

[۴۹] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه السلام)، ص ۵۷.

[۵۰] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۵.

[۵۱] ابن اثیر، علی بن ابی الکرم، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۸۵.

سپس رو به امام سجاد (علیه السلام) کرد و گفت: «ای پسر حسین (علیه السلام) پدرت رابطه خویشاوندی خود را نادیده گرفت و توجهی به مقام و منزلت من نکرد و در **سلطنت** با من به نزاع برخاست، پس خدا با او چنان کرد که دیدی.» امام (علیه السلام) فرمود: «ما اصلب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتب من قبل ان نبراه ان ذلک علی الله یسیر؛ هیچ مصیبتی (ناخواسته) نه در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد، مگر این که همه ی آن‌ها قبل از آن که زمین را بیاقرینیم در **لوح محفوظ** ثبت است و این امر برای خدا آسان است.»

[۵۲] حدید/سوره ۵۷، آیه ۲۲.

یزید به پسرش خالد گفت: «پاسخش را بده» خالد نمی‌دانست چه بگوید، پس یزید گفت: «و ما اصابتکم من مصیبه فیما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر؛ هر مصیبتی که به شما می‌رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید و بسیاری را نیز خداوند **عفو** می‌کند.»

[۵۳] شوری/سوره ۴۲، آیه ۳۰.

[۵۴] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۵.

[۵۵] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.

[۵۶] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۰.

[۵۷] طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۷۴.

[۵۸] ابن جوزی، سبط، تنکرة الخواص، ص ۳۴۳.

در این هنگام مردی شامی از جای برخاست و گفت: «بگذارید او را بکشتم، **حضرت زینب (سلام الله علیها)** امام (علیه السلام) را در آغوش گرفت تا مانع از انجام احتمالی این عمل شود.»

[۵۹] اصفهانی، ابو الفرج، مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۰.

#### ← درخواست مرد سرخ‌رو از یزید

سپس یزید زنان و کودکان اهل بیت (علیهم السلام) را پیش خوانده پیش روی خود نشانید. در این هنگام مردی سرخ‌رو از میان مردم شام برخاسته گفت: «ای امیرالمؤمنین این دخترک (فاطمه بنت الحسین (علیه السلام))، (برخی از منابع این دختر را فاطمه بنت علی (علیه السلام) عنوان کرده‌اند.

[۶۰] بلذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۷.

[۶۱] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳.

را به من ببخش.» فاطمه به عمه اش زینب (سلام الله علیها) پناه برد.

[۶۲] ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۳.

[۶۳] مغربی، قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۵۲.

به آن مرد شامی گفت: «به خدا قسم **دروغ** گفتی و از خود پستی به خرج دادی، به خدا نه تو و نه یزید **اجازه** چنین کاری را نداری.» یزید عصبانی شد و گفت: «دروغ گفتی می‌توانم چنین کاری را انجام دهم و اگر بخواهم این کار را خواهم کرد.»

زینب (سلام الله علیها) گفت: «به خدا قسم هرگز خداوند چنین قدرت و سلطه‌ای را به تو نداده است؛ مگر این که از **دین** ما خارج شوی و به آئین دیگری درآیی.» یزید به شدت خشمگین شد و گفت: «با من چنین سخن می‌گویی؟ این پدر و برادرت بودند که از دین خارج شده‌اند، زینب (سلام الله علیها) فرمود: «تو و پدرت و جنت به دین خدا و **ایین** پدر و برادر من **هدایت**

شده‌اید؛ اگر **مسلمان** باشید» یزید فریاد زد: «دروغ گفتی‌ای دشمن خدا» زینب (سلام‌الله‌علیها) فرمود: «تو اکنون امیر و فرمانروایی و از روی ستم **دشنام** می‌دهی، و بر ما برتری می‌جویی.» گویا یزید از سخنان آن بانو شرمسار گردید، پس سر به زیر افکند و خاموش شد.

[۸۴] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳.

[۸۵] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۶۲.

[۸۶] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۱.

[۸۷] ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۰۸.

[۸۸] ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۶.

[۸۹] طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۸.

آن مرد شامی بار دیگر برخاست و از یزید فاطمه را طلب کرد. یزید فریادی کشید و به او گفت: «دور شو؛ خدا **مرگ** به تو ببخشد.»

[۹۰] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳.

[۹۱] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۱.

[۹۲] طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۷۵.

[۹۳] طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۸.

## ← اشعار ابن زبیری

سپس یزید چو بدستی اش را به دست گرفت و در حالی که با آن بر لب و دندان امام (علیه‌السلام) می‌زد، این اشعار **ابن زبیری** را به زبان جاری ساخت:

«لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل

لبت اشیای بیدر شهدوا جزع الخرج من وقع الاسل

لاهلوا واستهلوا فرحا ولقالوا یا یزید لا تنشل

فجزیناهم بیدر مثلاً واقمنا مثل بدر فاعتدل

لست من خندف ان لم انتقم

من بنی احمد ما کان فعل» (این اشعار، اشعار ابن زبیری است که در روز **احد** و به هنگام شهادت **حمزه** آن را سروده است اما یزید ابیاتی را بدان اضافه کرده بود.

[۹۴] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۹.

(

[۹۵] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۵۹.

[۹۶] ابن جوزی، سبط، تنکرة الخواص، ص ۲۳۵.

هاشم پادشاهی را به بازی گرفت و گر نه نه خبری از خدا رسید و نه وحی‌ای فرود آمد. کاش بزرگان قوم که در **بدر** کشته شدند، زنده بودند و می‌دیدند که **طایفه خزرج** چگونه از شمشیرها و نیزه‌های ما به فریاد آمدند، و شادی می‌کردند و دیگران را در شادی شان شرکت می‌دادند و می‌گفتند: یزید دستت شکسته مباد. ما **انتقام** خویش در جنگ بدر را از آنان گرفتیم و (سواران و بزرگانشان را کشتیم) و این با کشتن ما در بدر برابر شد. من از نسل **خندف** (عتبه) نیستم، اگر از فرزندان احمد انتقام نگیرم،» (به روایتی یزید گفت: داستان ما و این سر داستان شعر حصین بن ممام مری است که می‌گفت: «یفلق هاماً من رجال اعزه علينا و هم کانوا اعق و اظلما سرهایی را شکافتیم از کسانی که عزیز بودند و آن‌ها آزار دهنده تر و ستمکارتر بودند.»

[۹۷] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶.

(

[۹۸] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۵۸.

[۹۹] ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۵.

[۱۰۰] ابن جوزی، سبط، تنکرة الخواص، ص ۳۴۲.

[۱۰۱] طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۴.

[۱۰۲] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۹.

[۱۰۳] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۵۸.

[۱۰۴] ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابیطالب، ج ۳، ص ۲۶۱.

## ← اعتراض ابو برزه اسلمی

در این هنگام که یزید با چو بدستی بر لب و دندان امام (علیه‌السلام) می‌زد و به ابیات ابن زبیری تمثال می‌جست، یکی از اصحاب رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به نام **ابو برزه اسلمی** به او **اعتراض** کرد و گفت: «چو بدستی ات را بردار به خدا قسم من بارها دیده‌ام که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) لبش را بر لبان این سر نهاده بود و آن را می‌بوسید.» یزید عصبانی شد و دستور داد تا او را از مجلس بیرون انداختند.

[۱۰۵] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶.

[۱۰۶] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۹.

[۱۰۷] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۵۷.

[۱۰۸] ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۰۴-۱۰۵.

[۱۰۹] ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۵.

[۱۱۰] ابن جوزی، سبط، تنکرة الخواص، ص ۲۳۵.

سخنرانی حضرت زینب در دربار یزید

پس از جسارت یزید نسبت به سر مقدس **سیدالشهداء (علیه السلام)** و **امتثال** او به ابیلت ابن زبیری، زینب کبری (سلام الله علیها) به پا خاست و فرمود: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین صدق الله کذک بقول: «ثم کان عاقبة الذین اساعوا السواى ان کذبوا بایلت الله و کانوا بها یستهزءون».... ایشان پس از **حمد** و **ثنای الهی** و فرستادن درود و **تجیبت** بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آتش، فرمودند: خدای بزرگ به راستی می فرماید: «ثم کان عاقبة الذین اساعوا السواى ان کذبوا بایلت الله و کانوا بها یستهزءون؛ سپس سر انجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که **آیلت** خدا را **تکذیب** کردند و آن را به **سخنره** گرفتند»

[۱۱۱] روم/سوره ۳۰، آیه ۱۰.

«ای یزید آیا گمان برده‌ای که با بستن راه‌های زمینی و تار کردن افق‌های آسمان بر ما و چونان اسیران ما را از این سو به آن سو کشانند، مادر نزد خداوند خوار گشته‌ایم و تو عزیز؟ آیا گمان می‌بری با این کار بر قدر و منزلت تو در نزد **خداوند** افزوده می‌شود؟ آیا این که دنیا را به کام و کارها را سامان یافته می‌بینی چنین بر خود می‌بالی و با خود پسنندی تمام شادی می‌کنی؟ اگر امروز ملک و **اقتدار** ما به تو داده شده است، اندکی درنگ کن و این سخن خدای را به یاد آور که می‌فرماید: «ولا یحسین الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذاب مهین، آن‌ها که **کافر** شدند (و راه **طغیان** پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آن‌ها **مهلت** می‌دهیم به سودشان است ما به آن‌ها مهلت می‌دهیم، فقط برای این که بر گناهان خود بیفزایند و برای آن‌ها **عذاب** خوار کننده‌ای (آماده شده) است»

[۱۱۲] آل عمران/سوره ۲، آیه ۱۷۸.

ای پسر از اد شده؛ آیا این **عدالت** است که زنان و دختران و کنیزان تو در پس پرده عزت بنشینند و دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را چونان اسیران در کوچه و بازار بگردانی؟ و آنان را با سر برهنه و چهره باز از این شهر به آن شهر ببری تا مردم در آیشخورها و منزلگاه‌ها به تماشایشان بنشینند و دور و نزدیک و شریف و پست دیده بر چهره هایشان اندازند و مردی که سر پرستی یا **حمایت** شان کند نداشته باشند. آن کس که سینه اش از **بخش** ما اهل بیت (علیهم السلام) - آکنده است چرا باید در دشمنی با ما کوتاهی کند؟ آن گاه بی هیچ احساس گناهی و بی آنکه گناهت را بزرگ بشماری با چوبدستی بر لب و دندان ابا عبدالله (علیه السلام) می‌زنی و می‌گویی: «ای کاش بزرگانم در بدر حاضر بودند؟» چرا نباید این را بگویی و پدرانت را فرا نخوانی که با ریختن **خون** اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ستارگان زمین از **آل ابوطالب** انتقام گرفتی و زخم **هابت التیلم** یافت. بدان که به زودی به آنان خواهی پیوست و **آرزو** خواهی کرد که‌ای کاش شل و لال بودی و نمی‌گفتی که «شادی می‌کردند و از شلمانی هلهله سر می‌دادند» خداوند! حق ما را بستن و انتقام ما را از کسانی که بر ما **ستم** کردند بگیر. ای یزید تو با این خون‌هایی که از فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ریخته‌ای و حرمتی را که از آنان شکسته‌ای نزد آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) حاضر خواهی شد و این سخن خدای تبارک و تعالی است که می‌فرماید: «ولا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون؛ (ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند مرگنند، بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان **روزی** داده می‌شوند»

[۱۱۳] آل عمران/سوره ۲، آیه ۱۶۹.

اما آن کس که تو را چنین بر کرده مسلمانان سوار کرد و زمام امور آنان را به دست تو سپرد در آن روز که خداوند حاکم و دادخواه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد و پای تو گوا **جنایت** تو در آن محکمه باشد خواهد دانست کدام یک از شما بدبخت تر و بی پناه تر هستی.

ای یزید، ای دشمن خدا وای پسر دشمن خدا؛ **سوگند** به خدا تو در دیده من ارزش آن را نداری که سرزشت کنم و کوچکتر از آن هستی که تحقیرت نمایم؛ اما چه کنم که دیده‌ها اشک بار و سینه‌ها سوزان است و این کار نه ما را بس است و نه بی نیازمان می‌کند. پس از آن که حسین (علیه السلام) کشته شد و حزب **شیطان** ما را از کوفه به بارگاه بی خردان آورد تا به خاطر شکستن حرمت خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، پادش خود را از **بیت المال** مسلمانان بگیرد، پس از آن که دست این دژخیمان به خون ما رنگین و دهانشان از پاره گوشت‌های ما آکنده شده است، پس از آن که گرگ‌های درنده بر کنار آن بن‌های پاک جولان می‌دهند **تویب** و سرزشت تو چه دردی را دوا می‌کند؟ اگر ما را **غنیمت** انگاشته‌ای بدان در آن روزی که به **کیفر** کردار خود می‌رسی ما را از دست رفته خواهی یافت و در آن هنگام که جز آن چه از پیش فرستاده‌ای نیایی خویش را زیانکار خواهی دید؛ تو از پسر مرجانه کمک بخوای و او از تو و در کنار میزان تو و پیروان تو به روی یکدیگر عوعو کنی و خواهی دید بدترین توشه‌ای که معاویه با تو همراه کرده است این بود که فرزندان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را کشته‌ای. به خدا سوگند من جز از خدا نترسیدم و جز نزد او **شکایت** نمی‌برم هر مگری خواهی بیندیش و هر چه از دستت بر می‌آید انجام بده و هر چه می‌توانی دشمنی کن به خدا ننگ این رفتاری که با ما کرده‌ای پاک نخواهد شد خدای را سپس که سرانجام سروران جوانان **بهشت** را به **سعادت** و **مغفرت** ختم کرد و بهشت را بر ایشان **ولج** ساخت از خدا می‌خواهم که بر درجات آنان بیفزاید و آنان را از بسیاری فضلش بهره مند گرداند که او ولی و تواناست»

[۱۱۴] ابن طیفور، احمد بن ابی طاهر، بلاغ النساء، ص ۲۶-۲۷.

[۱۱۵] طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۴-۳۸.

[۱۱۶] ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۰۵.

[۱۱۷] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه السلام)، ج ۲، ص ۶۴-۶۶.

پس از این **خطبه**، یزید چنان در جواب ایشان عاجز و مستاصل گردید که چاره‌ای ندید جز این که بر این گفته از شاعر **تمتل** جوید که می‌گفت: «یا صیحة تحمد من صواتح ما اهلون الموت علی النواتح؛ چه صیحه خوبی میان صیحه هاست! و چه زود، مرگ، بر **نوحه** گران، آسان می‌شود».

[۱۱۸] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۶۶.

[۱۱۹] طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۸.

[۱۲۰] ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۰۸.

[۱۲۱] حلی، ابن نما، مثیر الاحزان، ص ۸۱.

## سفیر روم و مجلس یزید

در طول ایام **اقامت** اسرا در شام، یزید بن معاویه مجالس متعددی را تشکیل داده بود. در این مجالس سر مقدس امام (علیه السلام) را نزد یزید حاضر می‌کردند و او مجالس شراخواری بر پا می‌کرد و سر را پیش روی خود می‌گذاشت و **شراب** می‌نوشید.

[۱۲۲] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۷۲.

[۱۲۳] ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۱۰.

[۱۲۴] حلی، ابن نما، مثیر الاحزان، ص ۸۲.

[۱۲۵] بحرانی، عبدالله، العوالم الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۴۴۲.

او روزی از فرستاده پادشاه روم دعوت کرد تا در یکی از این مجالس حاضر شود. **سفیر** روم **دعوت** یزید را پذیرفت و در یکی از این مجالس حضور یافت. او با دین سر **امام حسین (علیه السلام)** و رفتار کینه توزانه یزید نسبت به آن سر از یزید پرسید: «ای پادشاه عرب، این سر کیست؟» گفت: «تو را با این سر چه کار؟» گفت: «پس از آن که باز گرم پادشاه ما از هر چه دیده‌ام از من می‌پرسد و من دوست دارم که داستان این سر را برایش بازگویم تا او نیز در این شادی با تو شریک گردد.» یزید گفت: «این سر حسین بن **علی بن ابیطالب (علیه السلام)** است» سفیر گفت: «مادرش کیست؟» یزید گفت: «فاطمة الزهرا (سلام الله علیها)» بار دیگر سفیر روم پرسید: «دختر چه کسی؟» گفت: «دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم» فرستاده روم از این سخن برآفت و گفت: «لعنت بر تو و بر دینی که تو داری هر دینی از دین تو بهتر است بدان که من از نوادگان داوود و میان من و او، پدران بسیاری فاصله است با این وجود مسیحیان مرا **احترام** می‌کنند و به خاطر این که نوه **داود** نبی هستم خاک پایم را به **تیرک** برمی دارند؛ ولی شما فرزند دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌کشید، در حالی که میان او و پیامبر شما جز یک مادر فاصله نیست این چه دینی است» و سپس فرستاده روم از **تقدیس** کلیسای "حافر" که به جهت پندار مردم، رد سم مرکب **حضرت عیسی (علیه السلام)** در آن است سخن به میان آورد.

[۱۲۶] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه السلام)، ص ۷۲-۷۳.



[۱۲۷] ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۱۱.

[۱۲۸] ابن جوزی، سبط، تنکرة الخواص، ص ۲۳۶.

[۱۲۹] حلی، ابن نما، مثير الاحزان، ص ۸۲.

نقل شده که یزید با شنیدن سخنان سفیر روم، دستور داد تا او را بکشند. او سر امام حسین (علیه السلام) را در بر گرفت و در حالی که آن را در آغوش داشت کشته شد.

[۱۳۰] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين علیه السلام، ص ۷۳.

[۱۳۱] ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۱۲.

[۱۳۲] حلی، ابن نما، مثير الاحزان، ص ۸۳.

[۱۳۳] بحرانی، عبدالله، العوالم الامام الحسين (علیه السلام)، ص ۴۴۳.

## سخنرانی امام سجاد در دربار یزید

نقل شده که در یکی از مجالسی که یزید در حضور اسرای اهل بیت (علیهم السلام) و سرهای مقدس شهدا، تشکیل داده بود به دستور او، مأموران خطیبی را در مجلس حاضر کردند تا به بنگویی از امام حسین (علیه السلام) و پدر بزرگوارش بپردازد. **خطیب** بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی از **امام علی (علیه السلام)** و امام حسین (علیه السلام) به بدی یاد کرد و تا می‌توانست در **مدح** و ستایش از معاویه و یزید مبالغه کرد. در این هنگام **علی بن الحسین (علیه السلام)** برخاست و با صدای بلند خطاب به آن مرد گفت: «وای بر توای سخنگو؛ خشنودی آفرینکن را با **خشم** آفرینگار معامله کردی و آتش **جهنم** را بر خود خریدی.»

[۱۳۴] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۲.

[۱۳۵] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين (علیه السلام)، ص ۶۹.

[۱۳۶] ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۰۹.

آن گاه فرمود: «ای یزید اجازه بده تا بر این چوب‌ها بالا بروم و سخنانی بر زبانی آورم که هم خشنودی خداوند در آن باشد و هم کسانی که در این جا نشستند، پاداش و **ثواب** ببرند.» یزید نپذیرفت. ولی مردم گفتند: «ای امیر مؤمنان اجازه بده تا بالای **منبر** بروم، شاید چیزی از او بشنویم.» یزید نپذیرفت اما سرانجام با اصرار زیاد مردم اجازه داد تا امام (علیه السلام) به ایراد سخن بپردازد. پس حضرت (علیه السلام) بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ایها الناس اعطینا ستا و فضلنا بسبع اعطینا العلم، الحلم، السملحه، الفصاحه، الشجاعه و المحبة فی قلوب المؤمنین....»

«ای مردم شش چیز به ما **عطا** شده است و به هفت چیز بر دیگران **فضیلت** یافته‌ایم. دانش، بردباری، بخشندگی، فصلاحت، شجاعت و محبت در دل‌های مؤمنان، شش فضیلتی است که به ما عطا شده است؛ و اما هفت چیز که خداوند ما را بدان بر دیگر مخلوقات جهان برتری داد از این قرار است: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌آله‌وسلم) - محمد صلی‌الله‌علیه‌آله‌وسلم - از ماست. **صدیق** و راستگوی این **امت** (علی (علیه السلام)) از ماست. **جعفر طیار** از ماست. (حمزه) شیر خدا و رسول (صلی‌الله‌علیه‌آله‌وسلم) از ماست. سرور زنان عالم، بتول (سلام‌الله‌علیها)، از ماست. دو **سبط** این امت و دو سرور جوانان بهشت، از ما هستند. پس هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و برای کسانی که مرا نمی‌شناسند حسب و نسب خویش را باز می‌گوید: منم فرزند **مکه** و **منی**، منم فرزند **زمزم** و **صفا**، منم فرزند آن که **حجر الاسود** را با ردای خود حمل کرد (و آن را در جایش قرار داد)، منم فرزند بهترین کسی که **بیراهن** و ردا پوشید. منم فرزند بهترین کسی که **نطین** و **کفش** به پا کرد. منم فرزند بهترین کسی که **طواف** و **سعی** به جای آورد. منم فرزند بهترین کسی که **حج** گزارد و **لیبک** گفت. منم فرزند کسی که با **براق** به آسمان برده شد. منم فرزند کسی که از **مسجد الحرام** به **مسجد الاقصی** برده شد. منم فرزند کسی که **جبرئیل** او را به **سدره المنتهی** رساند. منم فرزند کسی که نزدیک و نزدیکتر شد تا به **قب قوسین** یا نزدیکتر رسید. منم فرزند کسی که با فرشتگان آسمان **نماز** گزارد. منم فرزند کسی که خدای بزرگ بر او **وحی** کرد. منم فرزند **محمد مصطفی** (صلی‌الله‌علیه‌آله‌وسلم)، منم فرزند علی مرتضی (علیه السلام)، منم فرزند کسی که با مشرکان جنگید تا آن که لا اله الا الله را بر زبان جاری ساختند. منم فرزند کسی که روبروی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌آله‌وسلم) با دو **شمشیر** ضربت زد و با دو نیزه جنگید و دو بار **هجرت** کرد و دو بار **بیعت** نمود و به دو **قبیله** نماز گزارد، در بدر و **حنین** جنگید و به اندازه چشم بر هم زدنی به خداوند **کفر** نورزید. منم فرزند شایسته‌ترین مؤمنان، وارث پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌آله‌وسلم)، در هم کوبنده ی ملحدان، فرمانروای مسلمانان، **نور** مجاهدان، زینت عبادتگران، امیر گریه کنندگان، شکیباترین شکیبایان و برترین **شیب** زنده داران آل یاسین و خاندان رسول رب العالمین. منم فرزند تایید شده توسط جبرئیل و یاری شده توسط **میکائیل**. منم فرزند حمایت کننده از **حریم** مسلمانان و کسی که با پیمان شکنان و ستمگران و **خوارج** پیکار کرد و با دشمنان ناصبی اش جنگید؛ و پر افتخارترین فرد **قریش** و نخستین کس از مؤمنان که خدا را لیبک گفت. پیشگامترین پیشگامان، در هم کوبنده ی تجاوزگران، بنیان کن مشرکان و تیری از تیرهای خدا بر ضد منافقان، زبان **حکمت** عابدان، یاور **دین** خدا، ولی امر خدا، باغ حکمت خدا و ظرف **علم** خدا، جوانمرد و بخشنده؛ بزرگوار و پاکیزه‌ای از سرزمین **بطحا**، راضی به حکم خدا و مورد رضای پروردگار. پیش آهنگ، رامرد، شکیبیا و بسیار **روزه** دار، پاکیزه و استوار، دلاور و پربخشش. برکننده ریشه ستمگران؛ پراننده ساز **احزاب**. از همه مهربانتر، بخشنده تر و زبیل آورتر، مصمم و سرسخت تر. شیر ژین، **ایر** پرباران که هر گاه در میدان **جنگ** شرکت می‌کرد دشمنان را درهم می‌شکست و آنان را چونان آسیب خرد می‌کرد و چون تند باد، دشمنان را به سان خار و خاشاک پراکنده می‌ساخت. شیر حجاز، صاحب اعجاز، سپهسالار **عراق**، امام (علیه السلام) به نص و **استحقاق**، مکی، مدنی، ابطحی، تهامی، خیفی، عقبی، بدری، لحدی، شجری، مهلجری، سرور مردم عرب و شیر میدان کارزار؛ وارث **مشعر** و منی؛ پدر دو سبط - **حسن (علیه السلام)** و حسین (علیه السلام) - مظهر عجایب، پراننده ساز سپاه‌های زنده؛ برق چپنده، نور شتابنده؛ شیر پیروز خدا، خواسته ی هر جوینده و بر هر پیروزی پیروز. این جد من علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

منم فرزند فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها)، منم فرزند سرور زنان، منم فرزند پاکیزه بتول (سلام‌الله‌علیها)، منم فرزند پاره تن رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌آله‌وسلم). گوید: او پیوسته «منم منم» گفت و خود را معرفی می‌کرد. تا آن که صدای **گریه** و زاری مردم بلند شد و یزید از بیم برخاستن **فتنه**، به مؤذن دستور داد که برخیزد و **اذان** بگوید. پس سخن امام (علیه السلام) قطع شد و حضرت (علیه السلام) خاموش گشت.

[۱۳۷] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۳ - ۱۳۲.

[۱۳۸] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين (علیه السلام)، ص ۶۹ - ۷۱.

[۱۳۹] طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۹.

[۱۴۰] ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابیطالب، ج ۳، ص ۲۶۱.

چون مؤذن گفت: «الله اکبر» علی بن الحسین (علیه السلام) گفت: «بزرگی را بزرگ شمردی که هیچ کس را با او **قیلین** نتوان کرد و با حواس درک نگرند. هیچ چیز از خداوند بزرگتر نیست.» مؤذن گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» علی بن الحسین (علیه السلام) گفت: «مویم و پوستم و گوشتم و خونم و مغزم و استخوانم به آن **گواهی** می‌دهد.» هنگامی که گفت: «اشهد ان محمدا رسول الله» علی بن الحسین (علیه السلام) از بالای منبر رو به یزید کرد و گفت: «ای یزید آیا این جد توست یا **جد** من؟ اگر بگویی که جد توست، دروغ گفته‌ای و اگر بگویی که جد من است، پس چرا خاندانش را کشتی؟» راوی می‌گوید: چون مؤذن از اذان و **اقامه** فراغت یافت، یزید پیش رفت و **نماز ظهر** را به جای آورد.

[۱۴۱] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۳.

[۱۴۲] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين (علیه السلام)، ص ۶۹ - ۷۱.

نقل شده که پس از سخنرانی امام سجاد (علیه‌السلام) در دربار یزید، یکی از عالمان بزرگ **یهود** که در مجلس حاضر بود از یزید پرسید: «ای امیرالمؤمنین این جوان کیست؟» یزید به او گفت: «صاحب این سر پدر اوست» گفت: «صاحب سر کیست؟» گفت: «حسین بن علی بن ابیطالب (علیه‌السلام)» گفت: «مادرش کیست؟» گفت: «فاطمه (سلام‌الله‌علیها) دختر محمد (صلی‌الله‌علیه‌آلوه‌وسلم)» آن مرد گفت: «سبحان الله! این پسر **دختر** پیامبرتان است که او را کشته‌اید؛ رفتار شما پس از او با فرزندانش چه بد است به خدا قسم اگر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌آلوه‌وسلم) ما **موسی بن عمران** فرزندی از خود در میان ما به یادگار می‌گذاشت گمان دارم که پس از خداوند او را می‌پرستیدیم پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌آلوه‌وسلم) شما دیروز از میان شما رفت و شما امروز به فرزندش **حمله** بردید و او را کشتید؛ شما چه بد امتی هستید.»

[۱۴۳] کوفی، **ابن اعثم، الفتوح**، ج ۵، ص ۱۳۲.

[۱۴۴] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين (علیه‌السلام)، ج ۲، ص ۷۱.

نقل شده که یزید دستور **مجازات** او را صادر کرد. در این هنگام آن مرد یهودی برخاست و با صدای بلند فریاد زد: «هر چه می‌خواهید درباره من انجام دهید می‌خواهید بکشید و اگر می‌خواهید مرا **زنده** بگذارید من در کتب **تورات** چنین خوانده‌ام که هر کس **ذریه** پیامبری را بکشد مورد لعن ابدی خواهد بود و هر گاه بمیرد خداوند او را به **آتش** جهنم خواهد سوزاند.»

[۱۴۵] کوفی، **ابن اعثم، الفتوح**، ج ۵، ص ۱۳۲.

[۱۴۶] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين (علیه‌السلام)، ص ۷۱.

[۱۴۷] بحرانی، عبدالله، **العالم الامام الحسين (علیه‌السلام)**، ص ۴۴۰.

## قضیه همسر یزید

در پی سخنرانی‌ها و افشاگری‌های اهل بیت (علیهم‌السلام)، نشانه‌های شکست در یزید و برنامه هایش روز به روز آشکارتر می‌گردید. با روشن شدن حقایق، اعتراض به عمل زشت یزید در به **شهانت** رساندن ابا عبدالله الحسین (علیه‌السلام) در سر تاسر دمشق بالا گرفت و حتی دامنه این اعتراضات به **در یاز** و خاندان یزید نیز کشیده شد. به گونه‌ای که نقل شده روزی یزید فرمان داد تا سر مقتس سید و سالار شهیدان را بر در قصرش آویزان کنند.

[۱۴۸] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين (علیه‌السلام)، ص ۷۳ - ۷۴.

هند دختر **عبدالله بن عمر بن کریر** - همسر یزید - بیرون آمد و در حالی که سرش را برهنه کرده بود پرده را به کنار زد و سپس به یزید پرخاش کرد و گفت: «آیا سر پسر فاطمه (سلام‌الله‌علیها) بر در خانه من آویزان است؟» یزید او را پوشاند و گفت: «بله؛ برای او شیون کن و بر پسر دختر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌آلوه‌وسلم) و **قریش** گریه کن این زیاد شتاب کرد و او را بکشت، خدا او را بکشد.»

[۱۴۹] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين (علیه‌السلام)، ص ۷۴.

[۱۵۰] طبری، **محمد بن جریر، تاریخ طبری**، ج ۴، ص ۳۵۶.

[۱۵۱] **ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی التاریخ**، ج ۴، ص ۸۴.

## عزای امام در کاخ یزید

یزید دستور داد تا اسرای اهل بیت (علیهم‌السلام) را به خانه‌اش ببرند. پس از ورود اهل بیت (علیهم‌السلام) به کاخ، آنان مورد استقبال گرم زنان خاندان **بنی امیه** قرار گرفتند و گریه و ضجه از هر سو برخاست

[۱۵۲] **ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری**، ج ۵، ص ۱۶۳.

[۱۵۳] **محمد بن جریر، تاریخ طبری**، ج ۴، ص ۳۵۳.

[۱۵۴] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين (علیه‌السلام)، ص ۷۴.

[۱۵۵] **ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی التاریخ**، ج ۴، ص ۸۶.

و تا سه روز در **کاخ** یزید، مجلس عزای حسینی به پا شد.

[۱۵۶] **ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری**، ج ۵، ص ۱۶۳.

[۱۵۷] **طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری**، ج ۴، ص ۳۵۳.

[۱۵۸] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين (علیه‌السلام)، ص ۷۴.

[۱۵۹] ابن جوزی، سبط، **تنکرة الخواص**، ص ۲۳۶.

کار به جایی کشیده شد که یزید نیز از روی **ریا** و به ناچار در برابر مردم برای شهانت امام (علیه‌السلام) گریه می‌کرد و مردم نیز هم صدا با او می‌گریستند.

[۱۶۰] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين (علیه‌السلام)، ص ۷۴.

## ← تغییر رفتار با اسرا بخاطر ترس

بیم از فتنه و شورش، یزید را وادار کرده بود تا رفتار خود با اسیران را تغییر دهد. به دستور یزید، اسرا را به **حمام** بردند و برای شان سایه بان قرار دادند. سپس یزید به خوراک و پوشاکشان رسیدگی کرد و برای آنان هدایایی را در نظر گرفت.

[۱۶۱] **دینوری، ابن قتیبه، الامامه و السیاسة**، ج ۲، ص ۱۳.

[۱۶۲] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين (علیه‌السلام)، ص ۷۴.

[۱۶۳] **حلی، ابن نما، مثیر الاحزان**، ص ۸۵.

حتی نقل شده یزید تا زمانی که اسرا در شام به سر می‌بردند بدون حضور امام سجاد (علیه‌السلام) بر سر سفره ی **غذا** نمی‌نشست.

[۱۶۴] **دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، الاخبار الطوال**، ص ۲۶۱.

[۱۶۵] **طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری**، ج ۴، ص ۳۵۳.

[۱۶۶] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين (علیه‌السلام)، ص ۷۴.

[۱۶۷] **ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک**، ج ۵، ص ۳۴۴.

یزید گاه اسرای اهل بیت (علیهم‌السلام) را به کاخ خود فرا می‌خواند و به آنان ملاطفت می‌نمود. **روایت** شده در یکی از این مجالس که امام سجاد (علیه‌السلام) به همراه کودکان اهل بیت (علیهم‌السلام) در کاخ یزید حضور یافته بودند یزید در حالی که به پسرش خالد **اشاره** می‌کرد خطاب به یکی از این کودکان به نام عمرو بن حسن (علیه‌السلام) (برخی از منابع او را



عمر بن حسین معرفی کرده‌اند.

[\[۱۶۸\] دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، الاخبار الطوال، ص ۲۶۱.](#)

(

[\[۱۶۹\] ابن طائوس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۱۳.](#)

[\[۱۷۰\] ابن کثیر، اسماعیل، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۱۲.](#)

[\[۱۷۱\] ابن الصبیح، الفصول المهمه فی معرفه الاممه، ج ۲، ص ۸۳۶.](#)

گفت: «با این جوان کشتی می‌گیری؟» (در برخی از منابع آمده «با این جوان جنگ می‌کنی؟»)

[\[۱۷۲\] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳.](#)

(

[\[۱۷۳\] ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی‌التاریخ، ج ۴، ص ۸۷.](#)

[\[۱۷۴\] ابن کثیر، اسماعیل، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۱۲.](#)

عمر بن حسن (علیه‌السلام) گفت: «نه، اما شمشیری (کاردی) به من بده و شمشیری (کاردی) نیز به او بده تا با هم بجنگیم» یزید پذیرفت و گفت: شنشنة اعرافها من لخرم هل تد الحیه الا حیه «این روش را از لخرم می‌شناسم آیا از مار، جز مار متولد می‌شود.» (ضرب المثلی است عربی و به معنای آن است که هر کس خوی پدر می‌گیرد.)

[\[۱۷۵\] ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۳.](#)

[\[۱۷۶\] دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، الاخبار الطوال، ص ۲۶۱.](#)

[\[۱۷۷\] ابن طائوس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۱۳.](#)

[\[۱۷۸\] ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابیطالب، ج ۳، ص ۳۰۹.](#)

یزید که در پی یافتن راهی برای گریز از حادثه‌ای بود که ارکان حکومتش را به لرزه در آورده بود درباره اسرا از اهل شام نظر خواست و گفت: «درباره ی اینان چه نظری دارید؟» یکی از شامیان گفت: «آنان را بکش» یزید ساکت شد و چیزی نگفت. [نعمان بن بشیر](#) گفت: «بین اگر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌آله‌وسلم) آن‌ها را در این حالت می‌دید چه می‌کرد تو نیز همان را انجام بده»

[\[۱۷۹\] دینوری، ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، ج ۲، ص ۱۳.](#)

[\[۱۸۰\] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین \(علیه‌السلام\)، ص ۶۶.](#)

[\[۱۸۱\] ابن طائوس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۰۸.](#)

سرانجام یزید تصمیم گرفت اسرا را به [مدینه](#) بازگرداند. پس [نعمان بن بشیر](#) را به حضور طلبید و از او خواست تا آماده حرکت شود و زنان اهل بیت (علیهم‌السلام) را به مدینه ببرد.

#### عرایض یزید خدمت امام سجاد

قبل از حرکت، یزید امام سجاد (علیه‌السلام) را پیش خواند و در خلوت به ایشان عرض کرد:

«خدا پسر مرجانه را [بعثت](#) کند، بدان به خدا قسم اگر من با پدرت برخورد کرده بودم هر آن چه که او از من طلب می‌کرد به او می‌دادم و به هر شکلی مانع از [قتل](#) او می‌شدم؛ ولی خدا چنین مقرر کرده بود که دیدی. پس هر گاه به مدینه رسیدی از آن جا برای من نامه بنویس و هر حاجتی که داشتی به من گوشزد کن که من حتماً آن را برآورده خواهم کرد.» آن گاه لباس‌های او و خاندانش (که در [کربلا](#) به غارت برده بودند، یا لباس هائی که خود برای ایشان آماده کرده بود) پیش آنان نهاد و آنان را رهسپار مدینه کرد.

[\[۱۸۱\] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳.](#)

[\[۱۸۲\] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲.](#)

[\[۱۸۳\] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین \(علیه‌السلام\)، ص ۷۴.](#)

[\[۱۸۴\] طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۷۵ - ۴۷۶.](#)

[\[۱۸۵\] ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی‌التاریخ، ج ۴، ص ۸۷ - ۸۸.](#)

یزید به همراه [نعمان بن بشیر](#)، افرادی را فرستاد و به آنان دستور داد تا شب‌ها حرکت کنند و به آنان تاکید کرد که «همیشه کاروان اهل بیت (علیهم‌السلام) را مقدم داشته خود در پشت سر آنان حرکت کنند به گونه‌ای که چشمانشان به زنان اهل بیت (علیهم‌السلام) نیفتد.» یزید هم چنین به [نعمان بن بشیر](#) و همراهانش دستور داد «هر جا که کاروان اهل بیت (علیهم‌السلام) فرود آمدند آنان از ایشان دور شوند و خود و همراهانش مانند نگهبانانی در اطراف آنان پراکنده شوند، و جای خود را چنان قرار دهند که اگر یکی از آنان خواست [وضو](#) بگیرد یا قضای حاجت کند از آنان شرم نکند.»

[\[۱۸۶\] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳ - ۳۵۴.](#)

[\[۱۸۷\] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲.](#)

[\[۱۸۸\] طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۴۷۶.](#)

[\[۱۸۹\] ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی‌التاریخ، ج ۴، ص ۸۸.](#)

فرستادگان یزید به همراه [نعمان بن بشیر](#) حرکت کردند و چنان چه یزید سفارش کرده بود با آنان [مدار](#) کرده و مراعاتشان را نمودند تا اینکه به مدینه رسیدند.

[\[۱۹۰\] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳.](#)

[\[۱۹۱\] ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی‌التاریخ، ج ۴، ص ۸۸.](#)

[\[۱۹۲\] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲.](#)

[\[۱۹۳\] طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۴۷۶.](#)

#### ← سه خواسته امام سجاد

روایت شده که یزید در یکی از جلسات به امام (علیه‌السلام) وعده داده بود که سه خواسته امام (علیه‌السلام) را برآورده سازد.

[\[۱۹۴\] ابن طائوس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۱۳.](#)

[\[۱۹۵\] حلی، ابن نما، مثير الاحزان، ص ۸۵.](#)

از این رو وقتی یزید تصمیم گرفت اهل بیت (علیهم‌السلام) پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌آله‌وسلم) را به مدینه باز گرداند بنا بر وعده‌ای که یزید به حضرت (علیه‌السلام) داده بود که تا سه خواسته ایشان را برآورده سازد، امام (علیه‌السلام) از یزید خواست تا اولاً سر امام (علیه‌السلام) را به ایشان بازگرداند. ثانیاً آن چه را که از اهل بیت (علیهم‌السلام) گرفته شده است به آنان باز گرداند و ثالثاً این که اگر آهنگ کشتن حضرت (علیه‌السلام) را دارد کسی را با این زنان همراه کند تا آن‌ها را به [حرم](#) جدشان باز گرداند. یزید به امام (علیه‌السلام) گفت: «اما چهره پدرت را نخواهی دید و از کشتن تو چشم پوشیدم و زنان را جز تو کسی به مدینه باز نمی‌گرداند. اما اموالی که از شما گرفته شده است من چندین برابر قیمتش را به شما می‌پردازم.» امام (علیه‌السلام) فرمود: «ما را به [مال](#) تو نیازی نیست آن چه از ما گرفته‌اند به ما باز گردانند.»

[۱۹۷] ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۱۳.

[۱۹۸] حلی، ابن نما، مثير الاحزان، ص ۸۵.

[۱۹۹] بحرانی، عبدالله، العوالم الامام الحسين (عليه السلام)، ص ۴۴۴ - ۴۴۵.

## دیدار منهل با امام سجاد

در برخی از منابع نقل شده که روزی امام سجاد (علیه السلام) در بازارهای **دمشق** راه می‌رفتند یکی از **اصحاب** پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به نام **منهل بن عمرو** امام (علیه السلام) را دید و به استقبال ایشان آمد و گفت: «ای فرزند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چگونه **صبح** را به شب رساندی؟» فرمود: «مانند **بنی اسرائیل** در میان فرعونیان که پسران آن‌ها را سر می‌بردند و زنانشان را زنده می‌گذاشتند. ای منهل عرب بر **عجم** افتخار می‌کند که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)، **عرب** است و قریش بر عرب مباحث می‌کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از آنهاست؛ ولی ما خاندان او، روز را در حالی به شب رساندیم که **حقمان غصب** شده است و ما را کشتند و از خانه هایمان رانده و آواره نمودند. پس ای منهل - بر این **مصیبت** پیش آمده **استرجاع** می‌کنیم و می‌گوییم انا لله و انا الیه راجعون.»

[۲۰۰] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۳.

[۲۰۱] خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ۷۲.

[۲۰۲] ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۱۲.

[۲۰۳] حلی، ابن نما، مثير الاحزان، ص ۸۴.

## محل و مدت اقامت اسرا در شام

نقل شده که پس از ورود اسرا به شام، یزید دستور داد تا آنان را در خانه‌ای که متصل به کاخ یزید بود، جای دادند.

[۲۰۴] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲.

[۲۰۵] طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۷۵.

این خانه در شرف ویران شدن بود و اهل بیت (علیهم السلام) می‌گفتند: «ما را در این خانه جای داد تا بر سر ما خراب شود و کشته شویم.»

[۲۰۶] طبری، محمد بن جریر، دلائل الامامه، ص ۸۸.

[۲۰۷] صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، ص ۳۵۸.

[۲۰۸] ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابيطالب، ج ۳، ص ۲۸۶.

[۲۰۹] راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۵۳.

اسرای اهل بیت (علیهم السلام) در این خانه که نه آن‌ها را از **گرما** حفظ می‌کرد و نه از سرما،

[۲۱۰] صدوق، محمد بن علی، الامالی، ص ۲۳۱.

[۲۱۱] ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۰۹.

[۲۱۲] حلی، ابن نما، مثير الاحزان، ص ۸۱.

[۲۱۳] بحرانی، عبدالله، العوالم الامام الحسين (عليه السلام)، ص ۴۴۰.

به نقل از برخی از منابع چند روز

[۲۱۴] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۳.

[۲۱۵] مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲.

[۲۱۶] طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۷۵.

و به نقل دیگر منابع یک ماه و نیم

[۲۱۷] مغربی، قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۵۸.

و به نقل برخی دیگر بیش از **چهل روز** به سر بردند.

[۲۱۸] ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۵۸۹.

در این مدت بر اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که بیشتر در پس پرده و زیر سایه بودند بسیار سخت گذشت به طوری که نقل شده، «از شدت آفتاب پوست صورتشان کنده شد و پوست بدنشان عفونت کرد» سپس آزادشان کردند.

[۲۱۹] صدوق، محمد بن علی، الامالی، ص ۲۳۱.

[۲۲۰] مغربی، قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۵۸.

[۲۲۱] ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۵۸۹.

[۲۲۲] حلی، ابن نما، مثير الاحزان، ص ۸۱.

آنان در مدت اقامتشان در دمشق، با اندوه و ناله بر حسین (علیه السلام) **نوحه** می‌خواندند و با صدای بلند، بر او می‌گریستند.

[۲۲۳] کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۳.

[۲۲۴] ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۵۸۹.

## اسراء در دمشق

حضور اسرای **کربلا** در **شام** و اقدامات تبلیغی آنها در شهر **دمشق**، سبب شد یزید از حضور آنها در این منطقه احساس نگرانی کند.

[۲۲۵] امینی، محمد امین، الرکب الحسينی، ج ۶، ص ۲۶۷، قم، مرکز الدراسات الاسلامیه، ۱۳۸۱، **چپ اول**.

یزید برای جلوگیری از پیامدهای خطرناک حضور **اهل بیت (علیه السلام)** در شام نسبت به آنها اظهار دلجویی کرد و به **اکرام** و **احترام** آنها پرداخت.

[۲۲۶] ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ج ۵، ص ۲۶۰، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲، **چپ اول**.

در منابع آمده است اهل بیت (علیه‌السلام) حدود هفت روز در دمشق به **عزاداری** پرداختند، در روز هشتم **یزید** آنها را فراخواند و پیشنهاد ماندن در دمشق را به آنان مطرح کرد؛ اما اهل بیت (علیه‌السلام) خواستار مراجعت به **مدینه** بودند. (و ندبوه علی ما نقل سبعة ایام- فلما کان الیوم الثامن دعاهن یزید- و عرض علیهن المقام فابین- و اردوا الرجوع الی المدینة.) [۲۲۷] **مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۶.**

در برخی از منابع آمده است: «یزید با احضار امام سجاد (علیه‌السلام) اسرا را در رفتن به مدینه و یا ماندن با اکرام و احترام در شام مخیر سلخت و **اهل بیت (علیه‌السلام)** خواستار بازگشت شدند.» (یزید به حضرت گفت: «ان احببت ان تقیم عندنا ففضل رحمک و تعرف لک حکم فعلت. و ان احببت ان اردک الی بلادک و اصلک. قال: بل تردنی الی بلادی.) [۲۲۸] **ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۳، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰، جلد اول.**

[۲۲۹] **ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ج ۵، ص ۳۴۵، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۲، جلد اول.**

[۲۳۰] **بلاذری، احمد بن یحیی، انساب اشرف، ج ۳، ص ۲۱۷، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷، جلد اول.**

طبق نقلی دیگر یزید وقتی می‌خواست **کاروان** اسرا را به طرف مدینه حرکت دهد، **علی بن حسین (علیه‌السلام)** را نزد خود فرا خواند و با او خلوت کرد و به حضرت گفت: خدا لعنت کند پسر مرجانه (عبیدالله) را آگاه باش اگر من با پدرت برخورد کرده بودم، هیچ چیز از من نمی‌خواست جز آن که به او می‌دادم و به هر نیرویی از **مرگ** او جلوگیری می‌کردم؛ ولی خدا چنین مقرر کرده بود که دیدی. هر حاجتی داری برای من بنویس تا اجابت شود. (و لما اردوا ان یخرجوا دعا یزید علی بن الحسین ثم قال: لعن الله ابن مرجانه، اما و الله لو انی صاحبہ ما سألنی خصله ابدًا الا اعطيتها اياه، و لدفعت الحنف عنه بكل ما استطعت و لو بهلاک بعض ولدی، و لکن الله قضی ما رايت، کاتبینی و انه کل حاجه تكون لک.) [۲۳۱] **طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۲.**

[۲۳۲] **شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲.**

[۲۳۳] **ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل، ج ۴، ص ۸۷، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵.**

در واقع یزید می‌خواست با رفع اتهام از خویش از طرفی عبیدالله را مقصر معرفی کند و از طرفی این امر را، خواست خدا (جبر) جلوه دهد. (یزید و پدرش **معاویه** در صد گسترش اندیشه جبر گرایی بودند.) این در حالی بود که یزید پس از واقعه **کربلا** به **ابن زبید** جایزه داد و او را از حکمیت **بصره** و **کوفه عزل** نکرد. یزید نه تنها عبیدالله را برکنار نکرد، بلکه او را **تشویق** هم کرد. **مسعودی** می‌نویسد: «یزید روزی به **شراب** نشسته بود و ابن زیاد طرف راست او بود، و ابن بعد از قتل **حسین (علیه‌السلام)** بود، رو به ساقی خود کرد و شعری بدین مضمون خواند: جرعه‌ای بده که جان مرا سیراب کند و نظیر آن را به ابن زیاد بده که رازدار و امین من است و همه **جهاد** و **غنیمت** من به او وابسته است. سپس به خوانندگان گفت که **شعر** او را با **آواز** و **ساز** بخوانند.» [۲۳۴] **مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹، جلد دوم.**

## ماموریت نعمان بن بشیر

وقتی کاروان آماده **سفر** شد، یزید **نعمان بن بشیر** را به ریاست گروهی مامور بازگرداندن آن‌ها به مدینه کرد نعمان بن بشیر و همراهانش موظف شدند با اسرا برخورد شایسته‌ای داشته باشند و احترام آن‌ها رعایت کرده و هنگام **استراحت** از کاروان آن‌ها فاصله بگیرند.

[۲۳۵] **شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.**

[۲۳۶] **ابو مخنف، وقعة الطف، ص ۲۷۲، تحقیق محمد هادی یوسفی غروی، قم، مجمع جهانی اهل بیت، ۱۳۸۵، جلد سوم.**

یزید به نعمان بن بشیر دستور داد به همراه عده‌ای دیگر (گفته شده تعداد آن‌ها ۳۰ نفر بوده است. و وجه معه رجلا فی ثلاثین فارسا یسیر امامهم.) [۲۳۷] **دینوری، اخبار الطوال، ابوحنیفه، ص ۲۶۱، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸.**

**اسرای کربلا** به مدینه بازگردانند.

[۲۳۸] **شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲.**

یزید دستور داده بود: هر کجا کاروان آن‌ها برای استراحت توقف کرد آنان از ایشان دور شوند و خود و همراهانش مانند نگهبانانی در اطراف آنان پراکنده شوند، و جای خود را چنان قرار دهند که اگر یکی از آنان خواست **وضو** بگیرد یا قضای حاجت کند از آنان **شرم** نکند، آن‌ها نیز چنان چه یزید سفارش کرده بود با اسرا مدارا کرده و مراعاتشان نمودند تا به مدینه رسیدند.

[۲۳۹] **شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲.**

[۲۴۰] **طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۷۵، تهران، اسلامیة، ۱۳۹۰، جلد سوم.**

در مسیر شام به کربلا یا مدینه ماموران یزید با اهل بیت (علیه‌السلام) با خوبی رفتار کردند. طبری از **ابو مخنف** نقل می‌کند که **حارث بن کعب** به نقل از **فاطمه بنت علی** می‌گوید به خواهرم زینب گفتند: خواهر جان این مرد شامی در همراهی ما نیک رفتار بود، می‌خواهی چیزی به او بدهیم؟ او گفت: به **خدا** ما چیزی جز زیور و **زینت** خویش نداریم من گفتیم: زیورهایمان را به او می‌دهیم. دست بند و ساق بند خویش را در آوردم خواهرم نیز دست بند و ساق بند خویش را بیرون آورد و پیش او فرستادیم و از او به خاطر رفتار نیکویش تشکر کردیم. مرد شامی گفت: من به خدا این کار را جز برای رضایت خدا و به خاطر قرابت شما به **رسول الله** انجام ندادم. (و الله ما فعلته الا لله و لقرابتکم من رسول الله)) [۲۴۱] **طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۲-۴۶۳.**

## دیدگاه‌ها

برخی معتقدند این که یزید عده‌ای را به عنوان همراه و محافظ اسرای کربلا می‌فرستد در واقع علاوه بر محافظت از آن‌ها سیطره بر اوضاع است، چرا که یزید از تاثیر اهل بیت در شهرها و نشر حقایق به سایر شهرها می‌ترسید. یزید هراس داشت که در شهرهای واقع در مسیر اسرا علیه او شورش‌هایی برپا شود.

[۲۴۲] **امینی، محمد امین، الزکب الحسینی، ج ۶، ص ۲۷۳.**

در این که آیا اسرای **کربلا** از شام به مدینه رفته‌اند یا به کربلا اختلافاست. از بعضی از نصوص استفاده می‌شود که خروج از **شام** در بیستم ماه **صفر** (اربعین) بوده، **شیخ مفید** می‌نویسد: «و فی الیوم العشرین منه کل رجوع حرم سیدنا و مولانا ابی عبدالله علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول» [۲۴۳] **شیخ مفید، مسار الشیعه، ص ۴۶، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳، جلد اول.**

**شیخ طوسی** نیز همین قول را آورده است. (و فی الیوم العشرین منه (صفر) کل رجوع حرم سیدنا...)

[۲۴۴] **شیخ طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتجهذ، ص ۷۸۷، بیروت، مؤسسة الشیعه، ۱۴۱۱، جلد اول.**

اگر این **روایت** را بپذیریم نمی‌توانیم قائل شویم که اهل بیت (علیه‌السلام) در اربعین به کربلا رسیده‌اند.

اما طبق برخی از نقل‌ها سر مقتس امام حسین (علیه‌السلام) و سایر شهدای کربلا، که به شام منتقل شده بود، به **امام سجاد (علیه‌السلام)** سپرده شد و آن حضرت بیستم ماه صفر آن‌ها به بدن‌ها ملحق کرد و به مدینه رفت.

۱۲۴۵] قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ص ۵۹۵ - ۵۹۶، ترجمه شیخ محمد باقر کمره‌ای، قم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۰، چلپ اول.

سید بن طاووس می‌نویسد: «وقتی زنان و اهل بیت (علیه‌السلام) امام حسین (علیه‌السلام) از شام بازگشتند و به کشور عراق رسیدند به راهنمای قافله گفتند ما را از راه کربلا ببر پس آمدند تا به قتلگاه رسیدند دیدند جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بنی هاشم و مردانی از اولاد پیامبر برای زیارت قبر حسین (علیه‌السلام) آمده‌اند. پس همگی به یک هنگام در آن سیرزمین گرد آمدند و با گریه و انشویه و سینه زنی به هم ملاقات کردند و مجلس عزایی که دل‌ها را جریح‌دار می‌کرد بر پا کردند و چند روزی به این منوال گذشت.»

۱۲۴۶] سید بن طاووس، التهوف فی قتلی الطفوف، ص ۲۷۲ - ۲۷۳، ترجمه سید احمد فهری زنجانی، تهران، شرکت چلپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۸، چلپ سوم.

این روایت مورد انکار بسیاری از علمای شیعه قرار گرفته است و نقل‌های بسیاری در تضاد با آن وجود دارد. (علاوه بر شیخ مفید، شیخ طوسی و ابن اعثم کوفی، بسیاری از محققان معاصر نیز اربعین را روزی می‌دانند که اهل بیت امام حسین (علیه‌السلام) از شام به سوی مدینه مراجعت کردند.)

پانویس

۱. [↑](#) ابن سعد، مجد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۶۳.
۲. [↑](#) محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳.
۳. [↑](#) خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۷۴.
۴. [↑](#) ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۶.
۵. [↑](#) طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲.
۶. [↑](#) ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۳.
۷. [↑](#) بلذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۴.
۸. [↑](#) طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲.
۹. [↑](#) مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹.
۱۰. [↑](#) ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۳.
۱۱. [↑](#) کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۷.
۱۲. [↑](#) خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ج ۲، ص ۵۵ - ۵۶.
۱۳. [↑](#) یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰.
۱۴. [↑](#) خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۷۸ - ۷۹.
۱۵. [↑](#) خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۶۰.
۱۶. [↑](#) کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۳، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.
۱۷. [↑](#) خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۶۰ - ۶۱.
۱۸. [↑](#) مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، ج ۴۵، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.
۱۹. [↑](#) شوری/سوره ۴۲، آیه ۲۳.
۲۰. [↑](#) اسراء/سوره ۱۷، آیه ۲۶.
۲۱. [↑](#) انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.
۲۲. [↑](#) احزاب/سوره ۳۳، آیه ۳۳.
۲۳. [↑](#) کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۰.
۲۴. [↑](#) خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۶۱ - ۶۲.
۲۵. [↑](#) ابن طاووس، علی بن موسی، التهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۰۲ - ۱۰۳.
۲۶. [↑](#) طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳ - ۳۴.
۲۷. [↑](#) ابن طاووس، علی بن موسی، التهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۰۳.
۲۸. [↑](#) طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲.
۲۹. [↑](#) ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۴.
۳۰. [↑](#) طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲.
۳۱. [↑](#) خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۶۱.
۳۲. [↑](#) ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۴۲.
۳۳. [↑](#) بلذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۴.
۳۴. [↑](#) طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۲.
۳۵. [↑](#) مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹.
۳۶. [↑](#) ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۴.
۳۷. [↑](#) مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹.
۳۸. [↑](#) طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۷۳.
۳۹. [↑](#) مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.
۴۰. [↑](#) خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (علیه‌السلام)، ص ۶۲.
۴۱. [↑](#) طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۷۳.
۴۲. [↑](#) ابن طاووس، علی بن موسی، التهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۰۳.
۴۳. [↑](#) ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۶۳.
۴۴. [↑](#) ابن طاووس، علی بن موسی، التهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۰۳.
۴۵. [↑](#) ابن اثیر، علی بن ابی‌الکریم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۶.

٤٦. [↑ حلي، ابن نما، مثير الاحزان، ص ٧٩.](#)
٤٧. [↑ مغربي، قاضي نعمان، شرح الاخبار، ج ٣، ص ٢٤٨.](#)
٤٨. [↑ دينوري، ابن قتيبيه، الامامه و السياسه، ج ٢، ص ١٣.](#)
٤٩. [↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٣.](#)
٥٠. [↑ ابن اثير، علي بن ابي الكرم، الكامل في التاريخ، ج ٤، ص ٨٦.](#)
٥١. [↑ حلي، ابن نما، مثير الاحزان، ص ٧٩.](#)
٥٢. [↑ ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ٨، ص ٣٤٦.](#)
٥٣. [↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٢٨.](#)
٥٤. [↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين \(عليه السلام\)، ص ٥٧.](#)
٥٥. [↑ بلاذري، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢١٣.](#)
٥٦. [↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٥.](#)
٥٧. [↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٢٨.](#)
٥٨. [↑ مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، ج ٢، ص ١١٩.](#)
٥٩. [↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين \(عليه السلام\)، ص ٥٧.](#)
٦٠. [↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٢.](#)
٦١. [↑ ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابيطالب، ج ٣، ص ٢٦٠.](#)
٦٢. [↑ ابن جوزي، سبط، تنكرة الخواص، ص ٢٣٦.](#)
٦٣. [↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٢.](#)
٦٤. [↑ مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، ج ٢، ص ١١٩ - ١٢٠.](#)
٦٥. [↑ طبرسي، فضل بن حسن، اعلام الوري بأعلام الهدى، ج ١، ص ٤٧٤.](#)
٦٦. [↑ ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابيطالب، ج ٣، ص ٢٦٠ - ٢٦١.](#)
٦٧. [↑ آل عمران/سور ٣، آيه ٢٦٤.](#)
٦٨. [↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٢٨ - ١٢٩.](#)
٦٩. [↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين \(عليه السلام\)، ص ٥٧.](#)
٧٠. [↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٥.](#)
٧١. [↑ ابن اثير، علي بن ابي الكرم، الكامل في التاريخ، ج ٥، ص ٨٥.](#)
٧٢. [↑ حديد/سور ٥٧، آيه ٢٢.](#)
٧٣. [↑ شوري/سور ٤٢، آيه ٣٠.](#)
٧٤. [↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٥.](#)
٧٥. [↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٣٠ - ١٣١.](#)
٧٦. [↑ مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، ج ٢، ص ١٢٠.](#)
٧٧. [↑ طبرسي، فضل بن حسن، اعلام الوري بأعلام الهدى، ج ١، ص ٤٧٤.](#)
٧٨. [↑ ابن جوزي، سبط، تنكرة الخواص، ص ٣٤٣.](#)
٧٩. [↑ اصفهاني، ابو الفرج، مقاتل الطالبين، ص ١٢٠.](#)
٨٠. [↑ بلاذري، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢١٧.](#)
٨١. [↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٣.](#)
٨٢. [↑ ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ١٦٣.](#)
٨٣. [↑ مغربي، قاضي نعمان، شرح الاخبار، ج ٣، ص ٢٥٢.](#)
٨٤. [↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٣.](#)
٨٥. [↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين \(عليه السلام\)، ص ٦٢.](#)
٨٦. [↑ مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، ج ٢، ص ١٢١.](#)
٨٧. [↑ ابن طباوس، علي بن موسى، اللهوف في قتلى الطفوف، ص ١٠٨.](#)
٨٨. [↑ ابن اثير، علي بن ابي الكرم، الكامل في التاريخ، ج ٤، ص ٨٦.](#)
٨٩. [↑ طبرسي، احمد بن علي، الاحتجاج، ج ٢، ص ٣٨.](#)
٩٠. [↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٣.](#)
٩١. [↑ مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، ج ٢، ص ١٢١.](#)
٩٢. [↑ طبرسي، فضل بن حسن، اعلام الوري بأعلام الهدى، ج ١، ص ٤٧٥.](#)
٩٣. [↑ طبرسي، احمد بن علي، الاحتجاج، ج ٢، ص ٣٨.](#)
٩٤. [↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٢٩.](#)
٩٥. [↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين \(عليه السلام\)، ص ٥٩.](#)
٩٦. [↑ ابن جوزي، سبط، تنكرة الخواص، ص ٢٣٥.](#)
٩٧. [↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٦.](#)
٩٨. [↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين \(عليه السلام\)، ص ٥٨.](#)
٩٩. [↑ ابن اثير، علي بن ابي الكرم، الكامل في التاريخ، ج ٤، ص ٨٥.](#)
١٠٠. [↑ ابن جوزي، سبط، تنكرة الخواص، ص ٣٤٢.](#)
١٠١. [↑ طبرسي، احمد بن علي، الاحتجاج، ج ٢، ص ٣٤.](#)
١٠٢. [↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٢٩.](#)

١٠٣. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٥٨.
١٠٤. ↑ ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابيطالب، ج ٣، ص ٢٤١.
١٠٥. ↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٦.
١٠٦. ↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٢٩.
١٠٧. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٥٧.
١٠٨. ↑ ابن طائس، علي بن موسى، اللهوف في قتلى الطفوف، ص ١٠٤ - ١٠٥.
١٠٩. ↑ ابن اثير، علي بن ابي الكرم، الكامل في التاريخ، ج ٤، ص ٨٥.
١١٠. ↑ ابن جوزي، سبط، تنكرة الخواص، ص ٢٣٥.
١١١. ↑ روم/سور ٣٠، آيه ١.
١١٢. ↑ آل عمران/سور ٣، آيه ١٧٨.
١١٣. ↑ آل عمران/سور ٣، آيه ١٦٩.
١١٤. ↑ ابن طيفور، احمد بن ابي طاهر، بلاغات النساء، ص ٢٦ - ٢٧.
١١٥. ↑ طبرسي، احمد بن علي، الاحتجاج، ج ٢، ص ٣٤ - ٣٨.
١١٦. ↑ ابن طائس، علي بن موسى، اللهوف، ص ١٠٥.
١١٧. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ج ٢، ص ٦٤ - ٦٦.
١١٨. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين عليه السلام، ص ٦٦.
١١٩. ↑ طبرسي، احمد بن علي، الاحتجاج، ج ٢، ص ٣٨.
١٢٠. ↑ ابن طائس، علي بن موسى، اللهوف، ص ١٠٨.
١٢١. ↑ حلي، ابن نما، مثير الاحزان، ص ٨١.
١٢٢. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين عليه السلام، ص ٧٢.
١٢٣. ↑ ابن طائس، علي بن موسى، اللهوف، ص ١١٠.
١٢٤. ↑ حلي، ابن نما، مثير الاحزان، ص ٨٢.
١٢٥. ↑ بحراني، عبدالله، العوالم الامام الحسين (عليه السلام)، ص ٤٤٢.
١٢٦. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٧٢ - ٧٣.
١٢٧. ↑ ابن طائس، علي بن موسى، اللهوف، ص ١١١.
١٢٨. ↑ ابن جوزي، سبط، تنكرة الخواص، ص ٢٣٦.
١٢٩. ↑ حلي، ابن نما، مثير الاحزان، ص ٨٢.
١٣٠. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين عليه السلام، ص ٧٣.
١٣١. ↑ ابن طائس، علي بن موسى، اللهوف، ص ١١٢.
١٣٢. ↑ حلي، ابن نما، مثير الاحزان، ص ٨٣.
١٣٣. ↑ بحراني، عبدالله، العوالم الامام الحسين (عليه السلام)، ص ٤٤٣.
١٣٤. ↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٣٢.
١٣٥. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٦٩.
١٣٦. ↑ ابن طائس، علي بن موسى، اللهوف، ص ١٠٩.
١٣٧. ↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٣٢ - ١٣٣.
١٣٨. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٦٩ - ٧١.
١٣٩. ↑ طبرسي، احمد بن علي، الاحتجاج، ج ٢، ص ٣٩.
١٤٠. ↑ ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابيطالب، ج ٣، ص ٢٤١.
١٤١. ↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٣٣.
١٤٢. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٦٩ - ٧١.
١٤٣. ↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٣٢.
١٤٤. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ج ٢، ص ٧١.
١٤٥. ↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٣٢.
١٤٦. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٧١.
١٤٧. ↑ بحراني، عبدالله، العوالم الامام الحسين (عليه السلام)، ص ٤٤٠.
١٤٨. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٧٣ - ٧٤.
١٤٩. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٧٤.
١٥٠. ↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٦.
١٥١. ↑ ابن اثير، علي بن ابي الكرم، الكامل في التاريخ، ج ٤، ص ٨٤.
١٥٢. ↑ ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ١٦٣.
١٥٣. ↑ محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٣.
١٥٤. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٧٤.
١٥٥. ↑ ابن اثير، علي بن ابي الكرم، الكامل في التاريخ، ج ٤، ص ٨٤.
١٥٦. ↑ ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ١٦٣.
١٥٧. ↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٣.
١٥٨. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٧٤.
١٥٩. ↑ ابن جوزي، سبط، تنكرة الخواص، ص ٢٣٦.



١٦٠. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٧٤.
١٦١. ↑ دينوري، ابن قتيبه، الامامه و السياسه، ج ٢، ص ١٣.
١٦٢. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٧٤.
١٦٣. ↑ حلي، ابن نما، مثير الاحزان، ص ٨٥.
١٦٤. ↑ دينوري، ابوحنيفه احمد بن داود، الاخبار الطوال، ص ٢٦١.
١٦٥. ↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٣.
١٦٦. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٧٤.
١٦٧. ↑ ابن الجوزي، عبدالرحمن بن علي، المنتظم في تاريخ الامم و الملوك، ج ٥، ص ٣٤٤.
١٦٨. ↑ دينوري، ابوحنيفه احمد بن داود، الاخبار الطوال، ص ٢٦١.
١٦٩. ↑ ابن طاوس، علي بن موسى، اللهوف، ص ١١٣.
١٧٠. ↑ ابن كثير، اسماعيل، البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢١٢.
١٧١. ↑ ابن الصباغ، الفصول المهمه في معرفة الاممه، ج ٢، ص ٨٣٦.
١٧٢. ↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٣.
١٧٣. ↑ ابن اثير، علي بن ابي الكرم، الكامل في التاريخ، ج ٤، ص ٨٧.
١٧٤. ↑ ابن كثير، اسماعيل، البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢١٢.
١٧٥. ↑ ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ١٦٣.
١٧٦. ↑ دينوري، ابوحنيفه احمد بن داود، الاخبار الطوال، ص ٢٦١.
١٧٧. ↑ ابن طاوس، علي بن موسى، اللهوف، ص ١١٣.
١٧٨. ↑ ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابيطالب، ج ٣، ص ٣٠٩.
١٧٩. ↑ دينوري، ابن قتيبه، الامامه و السياسه، ج ٢، ص ١٣.
١٨٠. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٦٦.
١٨١. ↑ ابن طاوس، علي بن موسى، اللهوف، ص ١٠٨.
١٨٢. ↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٣.
١٨٣. ↑ مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، ج ٢، ص ١٢٢.
١٨٤. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٧٤.
١٨٥. ↑ طبرسي، فضل بن حسن، اعلام الوري بأعلام الهدى، ج ١، ص ٤٧٥ - ٤٧٦.
١٨٦. ↑ ابن اثير، علي بن ابي الكرم، الكامل في التاريخ، ج ٤، ص ٨٧ - ٨٨.
١٨٧. ↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٣ - ٣٥٤.
١٨٨. ↑ مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، ج ٢، ص ١٢٢.
١٨٩. ↑ طبرسي، فضل بن حسن، اعلام الوري بأعلام الهدى، ص ٤٧٦.
١٩٠. ↑ ابن اثير، علي بن ابي الكرم، الكامل في التاريخ، ج ٤، ص ٨٨.
١٩١. ↑ طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٣٥٣.
١٩٢. ↑ ابن اثير، علي بن ابي الكرم، الكامل في التاريخ، ج ٤، ص ٨٨.
١٩٣. ↑ مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، ج ٢، ص ١٢٢.
١٩٤. ↑ طبرسي، فضل بن حسن، اعلام الوري بأعلام الهدى، ص ٤٧٦.
١٩٥. ↑ ابن طاوس، علي بن موسى، اللهوف، ص ١١٣.
١٩٦. ↑ حلي، ابن نما، مثير الاحزان، ص ٨٥.
١٩٧. ↑ ابن طاوس، علي بن موسى، اللهوف، ص ١١٣.
١٩٨. ↑ حلي، ابن نما، مثير الاحزان، ص ٨٥.
١٩٩. ↑ بحراني، عبدالله، العوالم الامام الحسين (عليه السلام)، ص ٤٤٤ - ٤٤٥.
٢٠٠. ↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٣٣.
٢٠١. ↑ خوارزمي، موفق بن احمد، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص ٧٢.
٢٠٢. ↑ ابن طاوس، علي بن موسى، اللهوف، ص ١١٢.
٢٠٣. ↑ حلي، ابن نما، مثير الاحزان، ص ٨٤.
٢٠٤. ↑ مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، ج ٢، ص ١٢٢.
٢٠٥. ↑ طبرسي، فضل بن حسن، اعلام الوري بأعلام الهدى، ص ٤٧٥.
٢٠٦. ↑ طبري، محمد بن جرير، دلائل الامامه، ص ٨٨.
٢٠٧. ↑ صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، ص ٣٥٨.
٢٠٨. ↑ ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل ابيطالب، ج ٣، ص ٢٨٦.
٢٠٩. ↑ راوندي، قطب الدين، الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٧٥٣.
٢١٠. ↑ صدوق، محمد بن علي، الامالي، ص ٢٣١.
٢١١. ↑ ابن طاوس، علي بن موسى، اللهوف، ص ١٠٩.
٢١٢. ↑ حلي، ابن نما، مثير الاحزان، ص ٨١.
٢١٣. ↑ بحراني، عبدالله، العوالم الامام الحسين (عليه السلام)، ص ٤٤٠.
٢١٤. ↑ كوفي، ابن اعثم، الفتوح، ج ٥، ص ١٣٣.
٢١٥. ↑ مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، ج ٢، ص ١٢٢.
٢١٦. ↑ طبرسي، فضل بن حسن، اعلام الوري بأعلام الهدى، ص ٤٧٥.
٢١٧. ↑ مغربي، قاضي نعمان، شرح الاخبار، ج ٣، ص ١٥٨.

۲۱۸. ↑ ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۵۸۹.
۲۱۹. ↑ صدوق، محمد بن علی، الامالی، ص ۲۳۱.
۲۲۰. ↑ مغربی، قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۵۸.
۲۲۱. ↑ ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۵۸۹.
۲۲۲. ↑ حلی، ابن نما، مثير الاحزان، ص ۸۱.
۲۲۳. ↑ کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۳.
۲۲۴. ↑ ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۵۸۹.
۲۲۵. ↑ امینی، محمد امین، الركب الحسينی، ج ۶، ص ۲۶۷، قم، مركز الدراسات الاسلامیه، ۱۳۸۱، چاپ اول.
۲۲۶. ↑ ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ج ۵، ص ۲۶۰، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲، چاپ اول.
۲۲۷. ↑ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۶.
۲۲۸. ↑ ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۶۳، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰، چاپ اول.
۲۲۹. ↑ ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ج ۵، ص ۳۴۵، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲، چاپ اول.
۲۳۰. ↑ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب اشراف، ج ۳، ص ۲۱۷، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷، چاپ اول.
۲۳۱. ↑ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۲.
۲۳۲. ↑ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲.
۲۳۳. ↑ ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل، ج ۴، ص ۸۷، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵.
۲۳۴. ↑ مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹، چاپ دوم.
۲۳۵. ↑ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۳۶. ↑ ابو مخنف، وقعة الطف، ص ۲۷۲، تحقیق محمد هادی یوسفی غروی، قم، مجمع جهانی اهل بیت، ۱۳۸۵، چاپ سوم.
۲۳۷. ↑ دینوری، اخبار الطوال، ابوحنیفه، ص ۲۶۱، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸.
۲۳۸. ↑ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲.
۲۳۹. ↑ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲.
۲۴۰. ↑ طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۷۵، تهران، اسلامی، ۱۳۹۰، چاپ سوم.
۲۴۱. ↑ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۲ ۴۶۳.
۲۴۲. ↑ امینی، محمد امین، الركب الحسينی، ج ۶، ص ۲۷۳.
۲۴۳. ↑ شیخ مفید، مسار الشیعه، ص ۴۶، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳، چاپ اول.
۲۴۴. ↑ شیخ طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتهدد، ص ۷۸۷، بیروت، مؤسسة الشیعه، ۱۴۱۱، چاپ اول.
۲۴۵. ↑ قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ص ۵۹۵-۵۹۶، ترجمه شیخ محمد باقر کمرهای، قم، مسجد مقنس جمکران، ۱۳۷۰، چاپ اول.
۲۴۶. ↑ سید بن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۲۷۲ ۲۷۳، ترجمه سید احمد فهری زنجانی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۸، چاپ سوم.

#### منبع

- سایت پژو و هه، برگرفته از مقاله «اسرای اهل بیت در شام»، تاریخ باز یابی ۹۵/۲/۱۳.
- سایت پژو و هه، برگرفته از مقاله «اسرای اهل بیت در شام»، تاریخ باز یابی ۹۵/۲/۱۳.
- سایت پژو و هه، برگرفته از مقاله «اسرای اهل بیت در شام»، تاریخ باز یابی ۹۵/۲/۱۳.
- سایت پژو و هه، برگرفته از مقاله «اسرای کر بلا از شام تا مدینه»، تاریخ باز یابی ۱۳۹۵/۰۲/۱۳.

رده‌های این صفحه: [اسیران کر بلا](#) | [تاریخ زندگانی امام حسین](#) | [تاریخ معصومان](#) | [زنان حاضر در کر بلا](#) | [نهضت عاشورا](#)